



مهرگان خرد
- نشر -

www.ketab.ir

میان دو جهان

فرار از استبداد؛ زندگی زیر سایه صدام

زینب سلیمی | مهدیه مومنی

چاپ اول: ۱۴۰۰ | شمارگان: ۱۰۰۰ جلد
لیتوگرافی: ندا | چاپ و صحافی: نقش نی زار
قیمت: ۶۰۰۰۰ تومان

شابک: ۹۷۸۶۰۰۸۰۶۷۹۴۸

ناشر: مهرگان خرد ۶۶۱۲۶۴۷۵

حق چاپ و انتشار برای نشر مهرگان خرد محفوظ است.
استفاده از مطالب منوط به اجازه کتبی از ناشر است.

mehreganekherad@gmail.com

www.mehreganpub.ir

@mehreganpub



www.ketab.ir

سرشناسه: سلبی، زینب، ۱۹۶۹-م. salbi, zeinab.

عنوان و نام پدیدآور: میان دو جهان؛ فرار از استبداد، بزرگ شدن در سایه صدام

مشخصات نشر: تهران: مهرگان خرد، ۱۴۰۰.

مشخصات ظاهری: ۲۸۰ ص.

شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۷۶۷۸-۰۲-۴

وضعیت فهرست نویسی: فیا

یادداشت: عنوان اصلی: *Between two worlds : escape from tyranny ; growing up in the shadow of Saddam*.

موضوع: سلبی، زینب، ۱۹۶۹-م.

موضوع: salbi, zeinab، ۱۹۶۹-

موضوع: حسین، صدام، ۱۹۳۷-۲۰۰۶م. -- دوستان و آشنایان

شناسه افزوده: مومنی، مهدیه، ۱۳۵۸-، مترجم

شناسه افزوده: شریعتی، داود، ۱۳۵۸-، ویراستار

رده بندی کنگره: HQ1۷۳۵

رده بندی دیویی: ۳۰۵/۴۴۰۹۵۶۷

شماره کتابشناسی ملی: ۷۶۵۴۴۹۳

در ایوان خانه‌ی کودکی‌های مادرم در کرانه‌ی دجله ایستاده‌ام. مرغ‌های دریایی در آسمان بال گشوده‌اند و سایه‌هایشان را روی آب تیره رود دنبال می‌کنم. صدای بلند اذان از مسجدی در قسمت قدیمی شهر به گوش می‌رسد و به صدای ساده‌ی مؤذن جزیره‌ی گراز فکر می‌کنم. آن سوی رودخانه، جایی که دوباره بعد از رفتن صدام، قایق‌ها لنگر انداخته‌اند، یکی از قدیمی‌ترین دانشگاه‌های جهان هنوز برجامانده است. از پایین دست رود گرد و غباری بالا می‌آید، غبار فرو ریختن یکی دیگر از بناهای تاریخی شهر است. چند شهر روی زمین این‌گونه کهن اما خالی از روح زندگی‌اند؟

داستانی از دوران ما را به‌خاطر می‌آورم، شعری درباره‌ی سه ماهی در یک آبگیر.

ماهی اول عاقل بود. با دیدن مردان ماهی‌گیر از آبگیر رفت و سفری آغاز کرد که انتهایش آغوش امن دریا بود. ماهی دوم نیمه‌عاقل بود. با رفتن ماهی اول فهمید که مرشدش را از دست داده و آن وقت که می‌خواست هوشیار نبوده پس خودش را به مردن زد و روی آب شناور ماند و از مرگ رهید. ماهی سوم نادان بود. بالا و پایین پرید و خودنمایی کرد تا به تور افتاد. وقتی در چنگ ماهی‌گیران بود با خود خیال می‌کرد: «از اینجا که نجات پیدا کنم دیگر به جای تنگ و محدودی چون آبگیر باز نخواهم گشت، این بار به اقیانوس می‌روم، من یک خانه‌ی بزرگ و ابدی می‌خواهم.»

به غیر از مردان ریش‌سفیدی که آن پایین کنار سیل‌بند تخته نرد بازی می‌کنند، چهره‌های آشنای دیگری را می‌بینم. چهره‌هایی واضح در ذهنم؛ مادرم، پدرم و دوستانم که صدام خانواده‌هایشان را مثل پوست پسته از وسط شکافته بود. همه‌ی ما ماهی‌هایی بودیم که در مقطعی از زندگی با این تصمیم مواجه شده بودیم؛ خانه یا آینده؟ اما صدام ماهی‌ها را به دریاچه‌های خودش برده بود و دجله را به جوی آبی تبدیل کرده بود.

ما کی فرصت انتخاب داشتیم؟